

# سندارجنت



عقله : ابراهیم مخرابی

# سردار حکم

میرزا کوچک خان

نوشته

ابراهیم فخرانی

# فصل اول

یک مرد آبده آلبست

kochakejangali.blogfa.com

زندگی برای همه کس عزیز است ولی برای  
مرد بزرگ، شرف از آن برتر است.  
**توستوی**

در سال ۱۹۱۴ میلادی سکوت و آرامش گینی ناگهان بهم خورد و در آسمان سیاست ابرهای تیره پدید آمد طوفانی برخاست و صاعقه‌ای زد که ربع مسکون را به آتش کشید میلیونها تن از افراد بشر بدون سابقه‌ی عداوت و دشمنی و بدون اینکه یکدیگر را بشناسند در زمین و هوا و دریا بهم حمله و رشدند و همچون سیاه جنگل و درند کان صحرا، یکدیگر را پاره کردند و فریاد و شیون از چهار گوشه جهان برخاست و اکثر عائمه‌های بشری را ماتم زده و عزادار ساخت کلبه‌ها درهم ریخته، کاشانه‌ها بیاد رفته، جاندارها سوخته و آبادیها بویرانه‌ها تبدیل یافته و از زندگی نام و نشانی باقی نمانده بود. شلیک توپهای سنگین و آتش خمپاره‌ها و نعمه مسلسل‌ها طعمه‌هارا یک بیک می‌بلعید. آه مقتولین میدان جنگ با آسمان میرفت و ناله جانسوز مجر و حین، سیاه ترین و شقی ترین قلبها را عی شکافت و اشک غم و اندوه و حسرت، در دیدگان پدران و مادران داغدار و کودکان بی‌سر پرست حلقه‌میزد و خون را در

عروق بجوش می‌آورد، مگر چه خبر شده بود؟  
صریبی‌ها و لیعهد اطربیش را در «سرا حوا» بقتل رسانیده بودند.  
برای یک قتل واينهمه قربانی!

مگر با افروخته شدن نایره جنگک، او زنده میشد و تاج امپراتوری اطربیش را بعد از فرانسوی‌ازوف زیب تارکش مینمود؛ مسلماً نه. پس چرا اینهمه غوغا برخاست ولهب این آتش خانمان‌سوز دامان همه‌ی ملل و دول عالم را فراگرفت؟ برای اینکه تمدن اروپا از سکوت طولانی خسته شده و تنوع می‌خواست. رقابت‌های مسلحانه بجهاتی باریک کشیده شده و موجی از سوء‌ظن و بدگمانی پدید آورده بود. سازمانهای نظامی توسعه یافته و تجهیزات مختلف جنگی در اینبارها ذخیره شده میدان عمل و مورد استعمال می‌طلبید.

آری الله جنگک تشهه قربانیهای تازه‌تری بود و افراد ملل را که همچون مهره‌های شتر نج باراده بوالهوسانه دیوانگان قدرت مدام در حرکت‌اند بمذبح خویش فرامی‌حواند. شعله این آتش بهب‌جهانی از همان‌سال نخست بکشور ما سرایت کرد و اوضاع مارا که از هر حیث پریشان و مشوش بود پریشان ترساخت. ایران با اینکه در این جنگ بزرگ شرکت نداشت و نمی‌توانست داشته باشد و حتی بی‌طرفیش دارسماً اعلام نموده بود معهذا این نماند و در معرض تجاوز و تعدیات نیروهای بیگانه واقع گردید. روس‌ها بفرماندهی ژنرال باراتف مانند سیل بکشورها سرازیر شدند و مأمورین سیاسی و نظامی دولت روس بمقدم رنج دیده ایران، آزارها رسانیدند حتی افراد منتبه با آنها از ارتکاب هیچ نوع فجایع و اعمال بی‌شماره در مورد همیه‌نان خویش دریغ نکردند. یک نفرت عمومی از کارگزاران دولت روس و ایادی ووابستگانشان در دل مردم جای گرفته بود که باین آسانی‌ها زدوده نمیشد. ارتش انگلیس از یک‌طرف و نیروهای عثمانی از طرف دیگر با زیرپا گذاشتن حقوق بین‌المللی بخاک ایران پیش میراندند و در مصادمه آنها با یک‌دیگر هستی و دارائی ایرانی بتاراج میرفت. دولت ایران بعلت ضعف و نداشتن مردان کارآمد قادر بجلوگیری نبود – استعداد جنگی‌هم نداشت تنها راهی که بنظرش رسید انتقال پایتخت «از تهران به اصفهان» بود آنرا هم متفقین مانع شدند و بوسیله عمال ایرانی خود

۱ - فکر انتقال پایتخت را نخستین بار روزنامه خاور (جانب استانبول) عنوان نمود. روزنامه مزبور دریکی از شماره‌هایش (صفر ۱۲۳۳ قمری) →

احمد شاه را از این خیال منصرف کردن دو میلیون ایران که عرصه را از هر جهت بخود تنگ دیدند ناچار به مهاجرت شدند. این مهاجرت وقتی صورت گرفت که روسها بطهران نزدیک شده و مستوفی‌الممالک استعفا داده بود.

ارتش تزاری روس در گیلان و سایر نقاط کشور دست بتطاول بیشتری زد و رشته کارها از هم گسیخت. حقوق و نوامیس‌های ردم بازیجه‌ای بال سر بازان روسی گردید و کسی را قدرت چون و چرا گفتن نماند. زمامداران کشور ایران، آنها که صالح و وجیه الملہ بودند از عهده جلوگیری بر نمی‌آمدند و بمحض پیش آمدن مشکلات، قهر نموده استعفاء میدادند و در کاخهای محلی‌شان بانتظار «عاقبت کار» بتماشا می‌نشستند.

عناصر ناصالح و بی‌آبرو که دنبال چنین فرصت‌های می‌گشتند از درهم جوشی کارها قلباً شاد و نیات سوهشان را در نتیجه نفوذیگانه تعقیب مینمودند. تنها مسئله‌ای که در هر حال هیچ بحساب نمی‌آمد ملت ایران و حقوق وی بود. قدرت نظامی کشور در کف عده‌ای قرار داشت بنام بریگاد قزاق همایونی که زیر نظر افسران روسی تعلیم یافته بودند و امنیت کشور بدست افرادی سپرده شده بود بنام راندارم که زیر دست افسران سوئدی تربیت یافته بودند پیدایش بریگاد قزاق همایونی بموجب قراردادی که در دوران سلطنت ناصرالدین شاه با دولت روس منعقد گردید آغاز می‌شود. افراد این بریگاد را ایرانیها تشکیل میدادند لکن مردم ایشان روسی بودند که گزارش‌های سیاسی و نظامی‌شان را به پطرزبورگ (لینن‌گراد حالیه) و سفارت کبرا ای روسید در تهران میدادند اما حقوق و مزایایشان را از دولت ایران دریافت میداشتند. تصمیم شاه ایران قبل این بود که برای تعلیمات نظامی ارتش کشور یک هیئت اطربی‌شی را با ایران دعوت کند لیکن دریکی از مسافرت‌هایش به فرنگ از لباس بلند قزاقان روسی که هنگام سان دیدنشان مشاهده کرد خوش آمده بود و این

→ تحت عنوان «مستوفی‌الممالک بخواند» آمدن قزاقان روس را تا دم دروازه طهران و تسلط سر بازان انگلیسی را تمام نواحی جنوب گوشزد نخست وزیر وقت نموده و چنین نوشت: «وقت است که مام وطن را از زیر جکمه‌های ملوث قزاقان روس و جنگال رو به صفتان انگلیسی آزاد نمائی و تا فرستاد باشی است با وطن خواهان حقیقی وایلات و عناصر فدا کار، تحت و پایتحت راه، یکی از شهرستان‌های دیگر ایران منتقل سازی»

البته بالاترین دلیل و موجه‌ترین حکمت‌ها بود.

بریگاد قزاق همایونی که لباس نفرات و فرماندهانشان بی کم و کاست عین لباس نفرات و افسران دولت روسیه بود سازمانش کم کم توسعه یافت و تا مرحله «دیویزیون» هم رسیداماً جالب توجه‌آنکه در تمام دوران‌های جمهوروسها با ایران هیچگونه برخورد خصم‌های بین قزاقان روسی و ایرانی روی نداد. مثل آنکه هردو برادر و افادیک خانواده‌اند و اختلافی باهم ندارند.

بعکس، در تشکیلات ژاندارمری ایران که شالوده‌اش از سال ۱۹۱۱ میلادی بکوشش **یالمارسن** سوئدی و دو همکار دیگرش ریخته شد افسران دیگران پرست فراوانی وجود داشت که دوشادوش ملیون باقواء بیگانه‌حتیگیدند و با فقد همه گونه وسائل در برابر شان ایستادگی‌ها نمودند. اجمال کلام آنکه اوضاع عمومی کشور چه از نظر اداری و اجتماعی و چه از لحاظ سیاست و اقتصاد مغشوش و آشفته و اسباب تأسف و تأثر همکان بود چه، هیئت حاکمه ترجیح میداد مردم مغلوب و آواره و بی تکلیف و بی خانمان را بحال بی‌نوابی و پریشانی رها کند و بعوض جدوچه و کوشش‌های عملی در رفع بحران‌های سیاسی از محراجی دیپلماسی، تماشاجی این صحنه‌های غم انگیز باشد. بهمین جهت بود که طوفانی از خشم در دلیل‌ای ملت موج میزد اما چه سود که امواج مزبور در ساحل دریای نومیدی در هم عیشکست، در جنین حال و مقام بود که «میرزا کوچک» با چندتن از سران ملیون ایران، وابسته با تحدید اسلام در تهران تماس گرفت و بگفتگو پرداخت.

اتحاد اسلام سازمانی بود که گفته می‌شد مرکز فعالیتش «اسلامبول» است و بوسیله چند تن از پیشوایان دینی بوجود آمده است مانند **سید جمال الدین اسدآبادی** معروف به «افغانی» و **سید عبدالرحمن کواکبی** صاحب کتاب «طایع الاستبداد» که از کتب مفید و بسیار آموزندۀ زمان خود بود همچنین **رشید رضا** مؤسس مجله «المنار» و **شيخ محمد عبد** رئیس دانشگاه «الازهر» مصر و هدفنش گرد آوردن عموم مسلمانان زیر لوای واحد مانند عصر خلفای راشدین و بنی عباس بمنثور مبارزه با استعمار و ایجاد یک وزنه سیاسی جهانی برای دنیا اسلام بود.

چند تن از رجال سیاست و روحانیون شهیر ایران همچون **سید محمد رضا** (مساوات) - **سید محمد** (کمره‌ای) - **سلیمان محسن** (اسکندری) -

سید یحیی ندامانی (ناصرالاسلام) - **میرزا طاهر (تنکابنی)** - سید حسن (مدرس) **وادیب السلطنه** (سمیعی) عضویت این سازمان را قبول و در پیشرفت هدف سازمان، شرکت فعالانه داشته‌اند اما نه بطور دسته جمعی بلکه تک تک وبشكل انفراد چه، پیوند معنوی و ارتباط اجتماعی بین محافل دینی برقرار نبود و رجال سیاست با فکار وایده‌های شخصی تکیه داشتند و بدنبال اصول مشخص و مشترک نمیرفتند. هنوز حزب سیاسی بمعنای کلمه بوجود نیامده بود تا فکار پراکنده را تمرکز دهد و در مسائل کشوری بفحص و ببحث و انتقاد و کنکاش پیروزی داد و با تأخذ شعار واحد هدف واقعی را اعلام کنند فقط کفايت میکرد که علماء دین و مراجع تقلید فتوای شرعی بدهند و سر دشته داران سیاست به تبعیت از فتاوی علماء بتلاش و کوشش برخیزند هیچ نقشه اساسی برای رفع مانع وهیج اقدام مشترک بهمنظور خلاصی از قید و بندموحد طرح نمیشد. با اینکه فتاوی علماء و مراجع تقلید همیشه مطاع و مورد اجراء پروانشان بوده و هست معهداً دیده و شنیده نشده است که هیچ پیشوای دینی عملاً رهبری یک حزب یا جماعت سیاسی مسلمانی را بعده بگیرد. کتمان حقایق مذهبی و عدم ابرازش را بطور صریح نزد مقلدین، اولی و ارجح میدانستند و معلوم نیست این ارجحیت بعمل دینی ارتباط می‌یافتد یا ناشی از ترس و از دست رفتن و جاهت بود در حالیکه پیشوائی یک جماعت دین دار، مستلزم ارشاد و راهنمائی‌های همه جانبی است و فاصله گرفتن از این وظیفه نموداری از فقد شهامت تلقی می‌شود.

باید توجه داشت که بسیاری از مردم امروزی دنیا بارواج اصول ماتریالیزم، از عقاید و فکار دینی بکلی بیگانه‌اند و از اصول و قواعد اخلاقی چیز کمی میدانند. این قصور در درجه اول متوجه علماء دین است که درها بر روی خود بسته و در مقام ارشاد و هدایت بـنـمـیـاـینـد و حقایق دیانت را از نظر اجتماعی و اخلاقی تجزیه و تحلیل نمیکنند و با فکار سخیف و غیر منطقی با قدرت برهان و دلیل نمی‌جنگند. هنوز با حربه تکفیر بمیدان علم میروند و از تشکیل گنگره و سمینار گریزانند هر کس بر اهی میرود که از دیگری جدا است و حال آنکه همه راهها بنقطه واحد پعنی حقیقت شناسی منتهی میگردد.

اقدامات جدی سالهای اخیر، از نشر چند مجله دینی تجاوز نکرده است که آنهم باروح زمان مطابقت ندارد و تازه در دسترس همه نیست و بالفرض باشد

در حکم سیراب شدن فیل و سیله فنجان است و با این وصف، اظهار تمجیب می‌شود از اینکه چرا مردم ایران ناسپاس اند و قدر حجج مسلم خود را نمی‌شناسند و آنها را در ک نمی‌کنند و نظریاتشان را ما فوق نظره-ا نمیدانند حتی متوجهند آئین کشورداری نیز باید روی اصول پیشنهادی آنان بمرحله اجراء درآید در صورتیکه با سیر ارتقاءی بشر، هر روز افکار تازه‌ای بدنیا عرضه می‌شود و نظریات متعارض نوینی وجود می‌آید که فقط داشت است که باستی بر همه‌ی شئون مادی و معنوی حکومت نماید.

میرزا کوچک در طهران بار جال دن و سیاست مذاکره کرد<sup>۱</sup> جمعی از سران ملیون معتقد با تاختاذ روش ملایم و عده بیشتری از قدم ات حاد و مقاومت مسلحانه را برای دشمن تأکید مینمودند نتیجه‌ای که از همه‌ی مذاکرات منشعبت بدت آمد این بود که اگر کانون ثابتی علیه بیداد گری‌های بیگانگان بوجود آید قطعاً موجب تخفیف فشار خواهد گردید و باعث می‌شود که متجاوزین بر سر حایشان می‌خکوب شوند و پایمال کنند گان حق و قانون بعنان گرفتن از ترکتازی و ادار گردند و رؤسائے ملیون کسانی هستند که با این مرکز قدرت روی می‌اورند و از آن بتمام معنی پشتیبانی خواهند نمود.

میرزا کوچک در راه تحقق این نیت داوطلب گردید و همراه یک تن از مجاهدین دوره مشروطیت میرزا علی خان دیوسالار بطرف مازندران رهسپار شد. میرزا علی خان که در آن زمان سالار فاتح لقب داشت یکی از پیش قدمان آزادی بود و افکاری شبیه میرزا کوچک خان داشت. او یکی از افراد سرشناصی بود که در مبارزه با استبداد و سرکوبی محمد علی شاه قاجار فداکاری‌ها نموده و با وح افتخار رسیده بود. رفاقت این دونفر بمناسبت‌وابق دوران مجاهدت که هردو از سرdestه گان بنام بودند و تجارت جنگی زیادی آموخته و در فتح قزوین و تهران بکار بسته، استحکام یافته بود.

مگر نمی‌شد این دونفر نیز به تبعیت از بعضی سران دیگر همینکه بحاجه و مقامی رسیدند آرام بگیرند و در صدد ماجراهای تازه بر نیایند؛ نه. اینان در دادعه‌آزادی خواهی از قماش دیگر بودند و باروش کسانی که به مشروطه‌دان رسیده و از جوش افتاده تفاوت داشتند و گرچه مقدورشان بود که ساکت

۱ - مذاکرات در اطراف تعطیل شدن مشروطیت و لزوم اعاده آن و همچنین قطع ایادی استبداد بود که با انواع نیزه‌گ و تزویر و زد و بند بایک نکان در رأس کارها قرار گرفته و نظام اجتماعی را مختل ساخته بودند.



میرزا کوچک خان آنوار سفرگردان بیشود

باشد حتی پای خود را جای پای دیگران که بشهرت و عنوان رفیع رسیده بگذارند، ولی خون اینان هنوز در عروقشان می‌جوشید و سکوت و خاموشی و ناظر مناظر فجیع بودن را خلاف مروت و دور از آئین جوانمردی میدانستند و در حقیقت گریبانشان از رنجها و غم‌های روزگار تاسینه چاک شده و لذت دیوانگی را خوب درک کرده بودند.<sup>۱</sup>

نویسنده کتاب « انقلاب مشروطیت ایران » م . س . ایوانق در صفحه ۷۷ اثر خود که بسال ۱۳۳۰ شمسی نشریافت چنین می‌نویسد: « اطلاعاتی در دست است که کوچک‌خان حتی پیش از شروع جنبش جنگلی‌ها در تهران باواسته نظامی آلمان ملاقات کرده بود ».

این توهمند فقط ارزش یک فرضیه‌ای را دارد و صحبت آن مورد تردید است چه، به هیچ‌گونه مأخذ و مدرکی منکری نیست و کدام ادعا است که بدون اقتراض بدلیل و یاقرائی و امارات قویه قابل پذیرفتن باشد هیچ مذاکره و بندو بست و هیچ عامل و محرك دیگر، سوای آنچه گفته‌ایم در عزیمت این دونفر به شمال دخالت نداشت. ممکن است اظهار نظر فوق مستند بنوشه روزنامه « روسکویه اسلو » باشد که از روی عدم اطلاع نوشته بود: « جنگلی‌ها منتب بفرقه زونترک « اتحاد و ترقی » می‌باشند که با پول سفارت خانه‌های آلمان و عثمانی طهران ( نظیر سایر دستجات مسلح ) بوجود آمدند ». <sup>۲</sup>

نکته دیگر بر عدم صحبت ادعا جمله‌ی بعدی کتاب است که می‌گوید: « افسران آلمانی توanstند کوچک‌خان را راضی کنند تا چندسته مجاهد بکمک واحدهای آلمانی و عثمانی که در حوالی همدان و کرمانشاه فعالیت می‌کردند بفرستند . و حال آنکه چنین امری هیچ‌گاه در سراسر دوران قدرت جنگل تحقق نیافت و جنگلی‌ها با فرض آنکه باین تکلیف تن در میدادند از عهدۀ

۱ - شرح فعالیت این دومجاہد معروف مشروطیت یعنی کوچک‌جنگلی و دیوسالار مستلزم تأثیفی است که در آن از اقدامات دامنه دار و کوشش‌های بیدریفشنان در راه پیشبرد انقلاب مشروطیت گیلان بحث شود .

۲ - شاید هم هر بوط باین جمله مشهور امیر اطور آلمان باشد که در سفرش به سر زمین گفته بود، « این سیصد میلیون مسلمانی که در تمام دنیا پراکنده‌اند بدانتند و مطمئن باشند که امیر اطور آلمان دوست آنها است و نا ابد دوست خواهد بود ».

بر نمی‌آمدند زیرا از حیطه اقتدار و امکاناتشان خارج بود. پیش فراولان جنگل توanstند فقط یکبار آنهم تا «آق‌با بای» قزوین برسند و تجاوز ازاین نقطه هیچگاه تکرار نگشت.

گذشته از اینها در همدان، واحدهای آلمانی نه حضور و نه فعالیتی داشته‌اند تا محتاج بکمک باشند.

نظر دیوالار آن بود که در جنگل‌های انبوه مازندران بهتر و سریع‌تر عیتوان به تمهید مقدمات پرداخت‌چه، خود داخل کجور و آشنا به موضع جنگ‌افایی محل بود و اطمینان داشت که پیروان فراوانی در این مناطق بدست می‌آورند و تهیه وسائل و ابزار کار از قبیل پول و اسلحه و خوار بار و پوشش آسان‌تر و بی‌دغدغه‌تر است، لیکن جدا شدن میرزا از دیوالار و ادامه سفر انفرادی‌ش بصوب لاهیجان و ملاقات با دکتر حشمت که در شهرستان مزبور به طبابت اشتغال داشت، نشان میدهد که با دیوالار در این مورد هم عقیده نبوده و تجمع عناصر ملی را در منطقه گیلان مناسب‌تر میدانسته است.

روسها بعد از انقلاب مشروطیت و پیش از آغاز جنگ جهانی اول، چندتن از آزادیخواهان رشت و انزلی (بندر یهلوی) را بدارزده و جمعی را محکوم بهبس و عده دیگری را نیز تبعید کرده بودند تا بکمک این اعمال خشونت‌آمیز، بتوانند سلطه همیشگی خود را بدون وجود مانع و مزاحم در محیط آزادی‌پرور گیلان مستقر کنند.

از جمله کسانی که به پنج سال تبعید و محرومیت از سکونت در زادگاهش محکوم شد میرزا کوچک بود.

بدین قرار استحضار قونسول روس از آمدن میرزا کوچک به گیلان توجه خطر را دست‌کم برای همان تازه‌وارد مسلم میداشت.

**حاجی سید محمود روحانی** داماد ملای متین‌زد رشت حاجی ملا محمد خمامی که بعد از فوت شخص اخیر مقداری از نفوذ محلیش را بارث برده بود، بوسیله دوستانش اطلاع یافت که میرزا کوچک برشت آمده است و در خفا زندگی می‌کند و بوسیله همان دوستان نزدیکش وادرشد به قونسول‌گری رفته و در باره شخص تازه وارد مذاکره کند و نظر نماینده رسمی امپراتوری را به‌حوای اقامت یکنفر ایرانی در موطن و زادگاهش جلب نماید.

حاجی سید محمود که با اغلب مقامات داخلی و خارجی ارتباط داشت و

ملای فهمیده و خوش نیتی بود این تکلیف را باهیل ورغبت پذیرفت و با عمامه وردا و قیافه نافذ روحانیش بمقابلات قونسول رفت. جواب قنسول یک جمله بیش نبود و آن اینکه با مسامعی بسیار و کوشش‌های شبانه روزی توانسته‌ایم امنیت را در محیط گیلان برقرار و مردمان ماجراجو را خاموش کنیم . حناچه او نیز ساکت باشد و دست از پا خطا نکند اجازه خواهیم داد در خانه و زندگانیش باقی بماند والا دستور همان است که قبل از داده شده و از سکونت در دارالمرز بمدت ۵ سال ممنوع می‌باشد .

لازم بتذکر است که «امنیت» مورد اشاره قونسول عبارت از یک وضع اجتماعی عادی که حدود و حقوق افراد درپناه قانون و درجهاریجوب نظامات کشوری محفوظ بماندند، بلکه از یک محیط خفغان آور و غیرقابل تحملی حکایت می‌کرد چه، قنسول روس و مسلحین انتظامیش ، همچنین ایادی و عمل منتبه بانان که اغلب درطبقه اعیان و ملاک و بازرگان و روحانی حای داشتند، استیلاشانرا از زمان لشکرکشی روسها به ایران بمال وجان خلق الله تحکیم نموده و باصطلاح میخشان را کوییده بودند و درروابط افراد با صاحبان قدرت فقط «زور» حکمفرمایی می‌کرد .

طبقات مزبور که وسائل کامرانیشان را از کاروئمه کوشش زحمتکشان تأمین می‌نمودند، آزادی عمل داشتند و برای حصول بودن از عواقب خلاف کاریها، کافی بود که پرچم روس بالای عمارت‌شان در اهتزاز باشد .

املاک بزرگ به اجاره اتباع روسی درآمده و مستأجرین علی الظاهر راضی بنظر می‌رسیدند، ولی زارع و دهقان همچون گیحشک زیر چنگال خونین شاهین ، تقلا می‌کرد و دست و پا می‌زد .

به بیانه عدم پرداخت غرامت (مال‌الاجاره) و یادیر پرداخت آن گردد ذارع از شلاق مباشر سیاه می‌گردید و یا بحبس می‌رفت و یا جریمه می‌پرداخت و آنجه البته بجایی نمی‌رسید، اعتراض بود .

حاکم و یا باصطلاح آنوقت «ایالت» آلت بی‌اراده‌ای در دست متنفذین بود و تنها اثر وجودیش آنکه گام و بیگاه در کالسکه چهار اسیداش فرعون وار بنشینند و چند شاطر و فراش قداره‌بند، وی را از پس و پیش اسکورت کنند و جملات «کورشو» ، «دورشو» ، «بایست سرپا» ، «بمان سرجا» و از این قبیل خزعبلات بگویند .

ویا در مجلس میهمانی خواص دعوت شود و بعنوان برد از قمار ، چند سکه اشرفی و امپریال بجیب بزند .

ویا دامی برای افراد معین پهن و آنها را بدادن حق السکوت مجبور سازد . ملت نجیب و مطبع گیلان شلاق از روشهای خورد و مالیات بدولت ایران می پرداخت .

در اختلافات حقوقی اتباع روس و ایران ، «کارگزار» مکلف بجانب داری از تبعه روس بود زیرا در غیر اینصورت قافیه را می باخت و مطرود دستگاه واقع می شد چه ، زمامداران ممالک محروم از حمایت نمایندگان وظیفه شناس عاجز بودند .

بهره ارباب می باشد جلوی درب خانه مالک و یا مستأجر تحويل شود پسر و دختر دهقان بدون اجازه ارباب حق عروسی نداشتند و بدون تقديم «ولیمه» به ارباب یا مباشر ، کار عروسی باشکال بر می خورد و گاهی این ولیمه بجای اینکه پول نقد یا سکه طلا باشد نفیس ترین و شرم آورترین هدیه ها یعنی گوهر شرافت دهقانزاده بود که ارباب بیمروت بطالبه اش اصرار می ورزید . مدرسه و حمام برای زارع و کشاورز و عائله اش چیزی غیر قابل درک بود در عوض ، حق میرایی و پرداخت عوارض از جاروب و جکول<sup>۱</sup> تا انار ترش و پیاز و مرغ و خروس فراموش نمی شد چه ، اینها از حقوق مسلمه ارباب بود که نمیباشد به هیچ علت عقلائی بتا خیر بیفتند و اگر میافتاد شلاق مباشر که از کار نیفتاده بود هیچ نباشد دشنهای همراه همچون رگبار مسلسل بسویش بازمیگردید . با این همه ، چنانچه زارع و دهقان از رنج مشقات و مخصوصاً قروض سنواتی که تصاعدی بالا می رفت می فرسود و یا کمرش زیر بار مصاب و ناراحتی ها خم می شد و یا فرزندش بعلت فقد دار و میمرد و یا همسرش بواسطه بیماری و دسترس نیافتن پیش شک قالب تهی می کرد ، دستگاه بهره برداری ارباب از حرکت و فعالیت باز نمی ایستاد چه این اعتقاد در مفرزها جای گرفته بود که «رعیت تابع ظلم است» چنانچه ، بدهقان اندک مهر بانی مبذول شود جری می گردد و کار ملکداری بسامان نمی رسد .

چرا غما خاموش و آسیا هامی گردید ، اصول مشروطیت تعطیل - قوانین بلا اجرا ، هیچ کس بکار دیگری توجه و فرصت بررسی نداشت اشاره بعید جوئی سر گرم بودند ، چاقو کش ها و قادره بندوها از نوکیسه ها و حاجی زاده ها باج

۱- برنج نیم رس سبز رنگ .

می‌گرفتند، مجتمع قمار و فساد و لوطی‌گری و تخم‌هندوانه شکستن همچنان  
جزء برنامه‌های روزبود.

در ایام عزا طوقها و علامتها بیکدیگر سلام می‌دادند و دستجات قمه‌زن  
با کفن‌های خونین برآهی افتاده‌چنانچه جناحتی واقع می‌شد و مرتكب تعقیب  
می‌گردید، بسر طویله حکام و یا سایر مراجع قدرت «بست» می‌نشست.

سوای عده‌ای اشراف و بازرگان واعیان و روحانی که نصیب و قسم‌تشان  
از در «غیب» یعنی از دستر نجع زار عوده‌قان می‌رسید، بقیه مردم از عمر وزندگانیشان  
لذت و تمتعی نمی‌بردند. مهموم و مغموم - سرافکنده و محروم - عصبانی و ناراحت  
دچار انواع مصائب بودند و مجموع این جریانات وضعی قابل انفجار بوجود  
آورده بود و همین وضع قابل انفجار که سازمان جنگل از آن ریشه و مایه گرفت،  
در نظر قونسول «امنیت» نام داشت.

میرزا کوچک از خفایای دل مردم با خبر بود. او می‌بایست از وجود این  
همه تشنجات و ناراضائی‌ها استفاده کند و افکار مغشوš و درهم و عصبانی را برای  
انجام مقصود، مشکل و هم‌آهنگ سازد.

نقشه ابتدائی این بود که برای انتخاب مرکز عملیات، از فردمقتدری  
که با اندیشه‌هاش مساعد باشد کوچک بگیرد. البته چنین فردی جز از طبقه  
مالک کسی دیگر بنظرش نمی‌رسید گوآنکه باین طبقه، چندان ارادتی نداشت،  
ولی همه را هم بیک حشم نمی‌دید و در بعضی از آنها احساسات بشر دوستی  
سراگ می‌کرد و چه زود باشتباهش پی‌برد زیرا در مذاکره آدام و صمیمانه‌اش  
با محمد تقی خان گشته در «نهزم» که مسقط الرأس حاجی سید محمد  
باقر (شفتی) معروف به «حجۃ الاسلام» است چنین استنباط نمود که این ارباب  
خوش‌نام و نیک‌سیرت با همه‌ی وحاحت و وقار و رفتار مؤدبانه و آرامش، دست-  
کمی از سایر ارباب‌ها ندارد زیرا از زیر و بم گفته‌هاش رایحه ناخوش‌آیند  
استشمام و میرزا را نه فقط بترک نهزم تهدید کرد بلکه بترک تصمیم نیز نصیحت  
نمود. او قطعاً حق داشت و استحقاق هیچ‌گونه سرزنش ندارد زیرا هر چه باشد  
بالآخره یک نفر مالک بود و می‌خواست مانند سایر افراد طبقه خود بدون وجود  
معارض و بی‌زحمت و رنج، از یک زندگی آسوده و مرتفه بهره‌مند شود و از دردرس و  
حنجهال فاصله بگیرد. او می‌گفت اگر حناب قونسول بشنوند که او با میرزا  
کوچک خان «تبعیدی» ملاقات کرده و عهد و پیمان بسته، آیا می‌دانید چگونه

دمار از روز گارش در خواهد آورد و چگونه اورا بسلامه خواهد کشید؟ این تنها منطقی بود که میرزا کوچک را بدون بحث بیشتری مقناع دارد و مجبور به راجعت نمود.

در گزارش این سفر بی تیجه بدوسنانش، شنید که پیرامون چنین افرادی رفتن اصولا خطأ است ولذا بعداز شور و کنکاش و مصلحت اندیشی تصویب نمودند که خود بنهائی بجنگل «خراط محله» تولم بروند و دوستانش از حیث سلاح و نیروی انسانی بهوی یاری کنند. نیست پروای عدم دلزده هستی را از قفس مرغ بهر جا که پر دبستان است

وبلاگ های حمایت کننده در نشر این اثر:

کوچک جنگلی کلیک

لیمو کلیک

ترمه کلیک

صردا کلیک

گیل نوشت کلیک

چابکسر کلیک

ترمه در وردپرس

شما هم می توانید  
به ما پیوندید

کوچک جنگلی

